

دکتر علی بهزادی

شبه خاطرات

جلد اول



(الف تا ف)

تقدیم به روزنامه نگاران جوان که با عشق و امید،
حرفه‌ی روزنامه نویسی را انتخاب کردند...

سرشناسه	: بهزادی، علی، ۱۳۰۴-۱۳۸۸
عنوان و نام پدیدآور	: شبه خاطرات / علی بهزادی.
مشخصات نشر	: تهران: عطایی، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۲ ج. مصور، نمونه، عکس.
فروقت	: عطایی؛ ۶۸۵
شابک	: (ج. ۱): 978-964-313-684-0 (دوره): 978-964-313-686-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیا.
یادداشت	: چاپ قبلی: زرین، ۱۳۷۵-۱۳۷۸ (در سه جلد)
مندرجات	: ج. ۱- الف- ف. - ج. ۲- ق- ی + غرره خاطرات.
موضوع	: بهزادی، علی، ۱۳۰۴-۱۳۸۸. خاطرات.
موضوع	: روزنامه نگاران ایرانی - خاطرات.
موضوع	: سرگذشتنامه - مجموعه‌ها.
موضوع	: ایران - تاریخ - قرن ۱۴.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۸ب۸/الف PN۵۴۴۹
رده بندی دیویی	: ۰۷۰/۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۳۷۱۵۴



آمارات عطائی

میدان انقلاب، کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد،
نیش کوچه‌ی درخشان، پلاک ۱، تهران - کدپستی ۱۳۱۴۹۷۳۱۱۱
تلفن: ۶۶۹۶۵۱۰۸ و ۶۶۹۶۵۱۰۷
فکس: ۶۶۴۱۲۷۹۰
پیامک: ۱۰۰۰۶۶۹۶۵۱۰۷

<http://www.ataipub.com>
Email: info@ataipub.com

شماره نشر: ۶۸۵
تاریخ ایران: ۳۴

شبه خاطرات (جلد اول)

دکتر علی بهزادی

چاپ اول، ۱۱۰۰ نسخه

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: علم روز
ویراستاران: مرتضی ذوالقدر، آزیتا عظیمی
ناظر فنی: بهروز فرد
چاپ: سازمان چاپ احمدی
تهران، ۱۳۹۰

فهرست

۷	مقدمه ناشر
۱۱	مقدمه
۲۱	ابوالحسن ابتهاج
۹۲	دکتر حسن ارسنجانی
۱۲۵	سرلشکر حسن ارفع
۱۴۳	دکتر منوچهر اقبال
۲۲۸	جمال امامی
۲۴۷	سرتیپ ناصر امیرانصاری
۲۶۷	هوشنگ انصاری
۳۰۳	علی اصغر امیرانی
۳۹۱	دکتر علی امینی
۴۳۰	سپهبد تیمور بختیار
۴۸۲	ثریا بختیاری
۵۰۷	ابوالقاسم پاینده
۵۱۹	پرنسس ایران دخت قاجار
۵۶۷	رسول پرویزی
۵۸۲	مهر داد پهلبد
۵۶۱	محمد رضا پهلوی
۶۲۵	جهانگیر تنفضلی
۶۴۸	شعبان جمفری
۶۶۴	دکتر مهدی حمیدی
۷۳۷	علی خادم

۷۷۷	عباس خلیلی
۷۹۱	علی دشنی
۸۱۵	محسن دولو
۸۵۱	استاد حسن رادمرد
۸۵۷	رضاشاہ
۸۶۴	حاج آقارضا رفیع
۸۸۰	مهندس منصور و حانی
۹۰۰	حمید رہنما
۹۰۷	زین المابدین رہنما
۹۲۳	مهندس عبداللہ ریاضی
۹۳۳	یحییٰ ریحان
۹۵۳	صادق سرمد
۹۶۸	عبدالرحمن سیف آزاد
۹۸۷	سرلشکر علی اکبر ضرغام
۱۰۰۳	سید ضیاء الدین طباطبائی
۱۰۵۷	مهندس احمد عاشورپور (بلبل گیلان)
۱۰۷۶	دکتر حسین فاطمی
۱۱۰۷	عبدالرحمن فرامرزی

مقدمه‌ی ناشر

دریغ است، دریغ! دریغ از این‌که مؤلف گرانقدر «شبه خاطرات» - سوکمندانه - عمرش، چندان برنتابید، تا که تأخیرهای تلخ ناخواسته، و پیش‌بینی ناشده‌ی اضطراری چاپ جدید اثر خود را - با ویرایش و پیرایشی تازه - دوام آورد؟! تا با مشاهده‌ی «حظ بصرش»، بر اثر رؤیت اثرش، ما را نیز شادمانی، و تسلی خاطر بخشد؟! یادش، گرامی باد! و یادمانش، پایدار!

و اما، بعد! در اوایل سال ۱۳۸۶، همکار گرامی، آقای محسن باقرزاده - مدیر انتشارات طوس - دوستانه، یادآور شدند که آقای دکتر علی بهرامی (۱۳۸۹-۱۳۰۴)، مایل‌اند که «شبه خاطرات» را، با افزوده‌ها، و ویرایشی نو، توسط «انتشارات عطایی»، منتشر نمایند؟! پس از بررسی اثر، در هیئت تحریریه، تصمیم گرفته شد که «شبه خاطرات»، به شیوه‌ای هر چه نزدیک‌تر به سبک تدوین کتاب‌های مرجع تاریخی - شامل انواع فهرست‌ها، و نمایه‌ها - درخور استفاده‌ی همه، به ویژه پژوهشگران رشته‌ی تاریخ معاصر ایران، به گونه‌ی کمی و کیفی حاضر، آماده‌ی انتشار مجدد گردد!

گفتمنی است که تا واپسین دم حیات نویسنده‌ی ارجمند، از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۹، هر هفته تا چند بار، مطالب، در حضور ایشان، بررسی و مرور می‌شد، و زنده یاد - با وسواسی قابل تحسین در دقت، در سندیت و صحت گفته‌ها - مطالب گذشته، و افزوده‌های تازه را، مورد بازنگری قرار می‌دادند.

از جمله فهرست‌ها و نمایه‌ها - شامل نام‌ها، اماکن، موضوعات، بنیادها و نهادها - و دقت در شفافیت وقایع تاریخی، همه از افزوده‌های این چاپ، بر چاپ‌های قبلی شبه خاطرات است.

از نظر اهمیت محتوی، در مورد تاریخ معاصر ایران، خوانندگان گرامی «شبه خاطرات» - به احتمال قوی - بانکته‌هایی ظریف، روشنگر و حتی شگفت‌انگیز، از کارها، گفته‌ها و وصف حال‌ها، روبه‌رو خواهند شد که شاید در هیچ منبع دیگری نتوانند نظیر آنها را بدین وضوح و آسانی، فرایابند!

مثلی است مشهور: «چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا!».

شبه خاطرات، شواهد و مصادیق معین و ملموسی را از شخصیت‌های مسئول امور، در رسایی تأسف‌بار این ضرب‌المثل، به دست می‌دهد!

نمونه‌هایی زنده و دردناک از چرخش‌های پرتلون یکصد و هشتاد (۱۸۰) درجه‌ای از چپ چپ به راست راست، را در شرح حال تحصیل کرده‌های دانشگاهی - و نه روشنفکران راستین استوار - در شبه خاطرات می‌توان باز یافت.

همچنین شبه خاطرات - و آن هم نه چندان به ندرت - طنزی مطبوع، توأم با صداقت، از ظرفیت پایان‌ناپذیر انسانیت در شخصیتی - به ظاهر مفلوک و مشهور به جلاد مطبوعات، یعنی درست در جایی که هرگز انتظار آن نمی‌رفته است، خواننده را یکسره غافلگیر می‌نماید که به تسلی نورها در تیرگی‌ها، بشارت می‌دهند! (ر.ک: محرم علی‌خان)!

به گفته‌ی جوانان امروزه، شبه خاطرات خیلی «قدر» است!

در وصف حال‌ها، در شبه خاطرات، کمتر به شرح زائد بدیهی‌ها و مصادره به مطلوب‌ها برمی‌خوریم. بلکه بیشتر کشف مجهول‌ها، به وسعت دایره‌ی شناخت‌های ما برکت می‌بخشند، مانند: از نظر ساواک، هر تعریف، هر تمجید، و هر تملق، هر چه هم که زیاد باشد، هنوز بسیار کم است. و هر انتقادی، هر چه هم که اندک و کوچک باشد بسیار بزرگ و زیاد است (ر.ک: شرح حال عبدالرحمان فرامرزی).

و یا خودمحوری‌ها، فرد را در برابر نهادها قرار می‌دهد. آن‌هم در جایی که فرد، وزیر است و نهاد، وزارتخانه‌ی خود اوست؟! مانند:

وزیر، به مشاور حقوقی:

- ما که شما را هیچ وقت نمی‌بینیم!

- من طبق قرار، هر هفته در فلان روز، در وزارتخانه هستم!

- تو، مشاور مایی، نه مشاور وزارتخانه! نمونه‌ای از آسیب‌شناسی نهادها و سازمان‌ها، در ایران در برابر خودمحوری و خودکامگی مسئولان و ترجیح منافع آنان، بر مصالح زمان‌ها - (ر.ک: شرح حال ولیان).

نصیحت یک قدیمی ضربت خورده، به مشاور یک وزیر:

«به حرف‌های او زیاد دل میند. او امروز این حرف را می‌زند و فردا به آسانی عقیده‌اش را عوض می‌کند. او تابع هیچ اصل استواری نیست. تابع متغیر از پسندهای ابل‌الوقت خویشان است (ر.ک: ولیان!).»

بدگویی آشکار از نخست‌وزیر (هویدا)؟ این کاری است که فقط ساواکی‌های سطح بالا، آشکارا می‌توانند آن را انجام دهند! (ر.ک: ولیان).

- وقتی مردم از چیزهای دیگری ناراضی‌اند، یک نکته‌ی به ظاهر بی‌ربط به موضوع ناراحتی‌های خود را، بهانه‌ی اعتراض‌های شدید قرار می‌دهند.

از این‌گونه حکمت‌های کاربردی، در شبه‌خاطرات فراوان می‌توان یافت.

کوتاه سخن، شبه‌خاطرات هرمنوتیک ماکیاولیسم در ایران معاصر است.

شاید قبلاً در مطالعه‌ی کامل شبه‌خاطرات، خواننده بهتر است برای اشراف به سبک کار و گزینه‌های مؤلف، از زندگانی محرم‌علی‌خان، دکتر هدایتی و عبدالرحمان فرامرزی، آغاز نماید.

و اگر، شما نیز همانند مولانا جلال‌الدین، مشتاق یافتن نمونه‌ای از کمیاب‌ها - از انسان‌های نادر ناب‌والا - هستید، پس بی‌درنگ حتماً از شرح زندگانی بیش از حد انسانی «آرسن میناسیان» (۶۱ = ۱۳۵۶-۱۲۹۵) از همین دیار قحطی‌زده انسانی ما، مطالعه‌ی خود را آغاز کنید.

در واپسین یادآوری، مسلماً با همه‌ی دقتی که در تصحیح «شبه‌خاطرات» به کار رفته است، نمی‌توان آن را یکسره عاری از هرگونه لغزش دانست.

از این‌رو ناشر هر نوع یادآوری و پیشنهاد بهینه (از جمله، تاریخ‌کولد و وفات شخصیت‌های حاضر در کتاب) را صمیمانه از خوانندگان محترم ملت‌مسن است.

و سرانجام امید است که چاپ تازه‌ی شبه‌خاطرات برای بازماندگان ارجمند داغدار مؤلف، تسلی‌خاطری صمیمانه را، که مورد آرزوی ناشر و هیئت تحریریه انتشارات عطایی است، تا حدی نسبی سبب گردد.

www.ketab.ir

مقدمه

حاصل ۳۰ سال روزنامه‌نویسی و ۲۰ سال تدریس، ده جلد کتاب شد که قصد داشتم در ایام بازنشستگی اقدام به چاپ آن‌ها بکنم. مضامین این کتاب‌ها در زمینه‌های مختلف بود؛ ۲ جلد کتاب دانشگاهی، یک جلد مقالات و یادداشت‌های دوران روزنامه‌نویسی، ۶ جلد داستان کوتاه و رمان - البته بلند - و سرانجام خاطرات دوران روزنامه‌نگاری. من که توانسته بودم ۱۱۸۴ شماره مجله سپید و سیاه را هر هفته به طور مرتب منتشر کنم، هر زمان که صحبت از چاپ کتاب می‌شد دچار تردید می‌شدم و در همین حال به شجاعت جوان‌های بیست ساله‌ای که بی‌پروا کتاب چاپ می‌کنند، آفرین می‌گفتم.

و اما چاپ کتابی که در دست دارید این طور شروع شد:

یکی از روزهای سال ۱۳۶۷ آقای اسماعیل جمشیدی یکی از همکاران من در مجله‌ی سپید و سیاه به دیدنم آمد. او مشغول نگارش کتابی درباره‌ی زنده‌یاد ذبیح‌الله منصوری - مترجم معروف - بود. آمده بود از من بنخواهد خاطره‌هایی را که از منصوری دارم بنویسم تا در کتابش چاپ کند. منصوری و جمشیدی سال‌ها با من در دوران روزنامه‌نگاری‌ام همکاری داشتند و همان جا هم با یکدیگر آشنا شده بودند. نوشتم و دادم. خوشش آمد. ظاهراً خواننده‌ها هم بدشان نیامده بود؛ چون دو سال بعد که او دست به کار انتشار مجله‌ی «آرمان» شد، از من خواست باز به همان سبک و روال درباره‌ی نویسنده‌هایی که با سپید و سیاه همکاری داشتند، مقاله‌هایی بنویسم.

نوشتن شرح حال نویسنده‌ها بدون معرفی مجله‌ای که در آن کار می‌کردند و بدون تشریح اوضاع زمانی که مجله در آن هنگام منتشر می‌شد، ناقص می‌نمود.

نخستین شماره‌ی مجله‌ی سپید و سیاه روز ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شده بود. پس لازم

بود به وضع کشور در روزهای پراشوب قبل از ۲۸ مرداد و بگیر و ببندهای بعد از آن هم بپردازم. درگیری روزنامه‌نویس‌ها با فرمانداری نظامی تهران، یکه‌تازی‌های شعبان جعفری، معروف به «شعبان بی‌مخ» که در آن روزها به افراد ملی حمله می‌کرد و دفاتر روزنامه‌ها را به آتش می‌کشید و ماجراهایی که بر روزنامه‌نویسانی چون دکتر حسین فاطمی و کریم‌پور شیرازی گذشت، از مسایلی بود که نمی‌شد از آن‌ها گذشت. من همین‌طور جلو می‌آمدم و مطلب از نویسنده‌ها به وضع تهران آن روز و مناطق نفوذ احزاب و گروه‌های مختلف در نقاط مختلف شهر گسترش پیدا می‌کرد که... مجله‌ی آرمان تعطیل شد!

آرمان تعطیل شد، اما من کارم را در زمینه‌ی خاطره‌نویسی تعطیل نکردم و باز مشوق من در این کار جمشیدی بود. به این ترتیب بود که کتاب خاطرات که در برنامه‌ی کار من آخرین کتابی بود که می‌خواستم برای چاپ آماده کنم، اولین آن‌ها شد.

نوشتن داستان و رمان احتیاج به منابع و اسناد ندارد. برای این کار قلم و کاغذ و تخیل نویسنده کافی است اما خاطره‌نویسی کاری مستند است. بسیاری از شاهد‌ها زنده هستند. هر اشتباهی اعتراضی به همراه می‌آورد. از این رو احتیاج به منابع و مآخذ دارد. روزنامه‌نگاری مثل من دست‌کم باید ۱۸۸۴ شماره مجله‌ای را که منتشر کرده ورق بزند؛ هر عکس، هر کاریکاتور، هر مقاله و هر خبر یادآور واقعه و حادثه‌ای است که بر او و مجله‌اش گذشته.

فراموش نمی‌کنم در یکی از روزهای بعد از ۲۸ مردادماه سال ۱۳۳۲ که به خصلت، جوانی اهل مبارزه بودم، فرمانداری نظامی تهران اعلامیه‌ای به مفهوم زیر منتشر کرد: «به طوری که سخنگوی فرمانداری نظامی اعلام نمود، در این هفته ۱۱۱۲ نفر از زندان آزاد شدند و ۱۳۵۴ نفر به اتهامات گوناگون بازداشت شدند».

ارقام دقیق را به یاد نمی‌آورم، ولی چیزی در همین حدود بود. من زیر عنوان «یک مسئله حساب» در دنباله‌ی خبر این‌طور رقم زدم: «در صورتی که جمعیت ایران ۱۸ میلیون نفر باشد، تعیین کنید چه مدت و وقت لازم است تا همه‌ی مردم ایران زندانی شوند؟»

مجله برای سانسور رفت و ساعتی بعد محرر معلی‌خان با دو مأمور برگشت. مرا همراه با نسخه‌های مجله به فرمانداری نظامی بردند. فرماندار نظامی تهران سرتیپ بختیار بود که قوی‌ترین شخصیت کشور در آن ایام به شمار می‌آمد. توپ و تشرها شروع شد. قبل از

این، در دفاع از مطالب دوپهلویی که آن روزها عادت داشتیم بنویسیم، می توانستم دلیل بیاورم، ولی در مورد این کنایه ی کوتاه جایی برای انکار وجود نداشت. در آن زمان هنوز نصیحتی را که «برتولت برشت» خطاب به روزنامه نویس های جوان کشورهای دیکتاتوری نوشته و راهنمایی هایی را که به آن ها کرده بود نخوانده بودم، ولی همه ما در عمل همان کارها را می کردیم که او در زمان قدرت هیتلر به آن نتیجه رسیده بود: «اگر می خواهید به کارهای دیکتاتور ایراد بگیرید و امکان آن را ندارید، به دیکتاتوری های دیگر حمله کنید». به گفته ی دکتر رحمت مصطفوی مدیر مجله ی روشنفکر، اشکال کار ما این بود که می خواستیم چیزی بنویسیم که همه ی مردم بفهمند، ولی سرهنگ کیانی نفهمد (سرهنگ کیانی مقصدی مطبوعات فرمانداری نظامی تهران در سال های بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ بود).

در هر شماره ی مجله از این نکته ها، چندتایی وجود داشت و خاطرات روزنامه نگاری مرا این ها تشکیل می دادند. ولی متأسفانه در اثر یغمای روزگار یک دوره ی کامل از مجله ی سپیدر سیاه برای خود من باقی نماند تا برای نوشتن خاطرات به آن ها مراجعه کنم. بهای یک دوره کامل مجله به ۴۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان رسیده (با توجه به کهنه یا تازه بودن مجله ها)، مبلغی که برای بودجه ی من زیاد است!

از این گذشته، از همان سال های روزنامه نگاری وقتی حادثه ای یا واقعه ای روی می داد که روزنامه ها اجازه ی نوشتن آن ها را نداشتند یا شیاعت و لطیفه های سیاسی و خبرهای غیرمنتشره را می شنیدم، آن ها را به صورت رمز و اشاره در دفاتر یادداشت می نوشتم. بعدها که به این نوشته ها مراجعه کردم، بعضی از آن ها سیاه، برخی از نوشته ها سفید، تعدادی محو و ناخوانا و مقداری گنگ و نامفهوم شده بود یا کلید رمز بسیاری از آن ها را از یاد برده بودم و نمی دانستم منظور واقعی چیزی که نوشته بودم، چیست. فقط مقدار کمی از آن ها قابل استفاده بود که من هم از آن ها استفاده کردم.

این شبه خاطرات چند بار شکل عوض کرد و هر بار با تغییر سبک نگارش، نامش هم عوض شد. اول اسم آن را «خاطرات سی سال روزنامه نویسی» گذاشتم اما پس از آن که صفحاتی را سیاه کردم، متوجه شدم اگر بخوام وقایع سی سال را به ترتیب تاریخ زمان بنویسم، چندین هزار صفحه خواهد شد. چنین کتاب قطوری ممکن بود خارج از حوصله ی خواننده ها باشد. بعد با تجربه ای که از نوشتن خاطرات در مجله ی آرمان به دست آورده بودم، تصمیم گرفتم خاطرات را با بیوگرافی تعدادی از افراد که طی کار

روزنامه‌نگاری با آن‌ها برخورد پیدا کرده بودم، در هم بیامیزم. در این دوره اسمش هم تغییر پیدا کرد و به صورت «صد چهره و یک روزنامه‌نگار» درآمد، اما آن هم با وسواسی که داشتم و کثرت افراد، دیدم نوشتنش چند سال طول می‌کشد. سرانجام تصمیم گرفتم به جای آن‌که به سبک بعضی از خاطره‌نویسان خودم را مرکز حوادث قرار بدهم و ضمن آن درباره‌ی افرادی که طی سال‌های روزنامه‌نگاری وارد زندگانی من شده‌اند قلم‌فرسایی کنم، قسمت‌هایی از زندگانی آن افراد را بنویسم و هر جا که خودم وارد زندگانی آن‌ها شده بودم شرح بدهم. ضمناً خودم را مقید به نوشتن شرح حال صد نفر نکنم. همین کار شد. اسمش را هم «شبه خاطرات» گذاشتم، اسمی که به یاد ندارم کسی از آن استفاده کرده باشد.

ضابطه‌ی انتخاب افراد

شاید بپرسید، شاید هم نپرسید. در این صورت من از جانب شما می‌پرسم. چرا این افراد را انتخاب کردم؟ اول از میان چهره‌هایی که طی سی سال کار اجتماعی - سیاسی با آن‌ها آشنایی پیدا کردم نام حدود هزار نفر را نوشتم، بعد شرح زندگانی بیش از صد نفر را جدا کردم. انتخاب کسانی که شرح حال آن‌ها در این کتاب آمده بدون دلیل و ضابطه‌ی خاصی صورت گرفت. نظر من آن نبود که این افراد حتماً خوشنام باشند یا بدنام، مشهور باشند یا گمنام، این‌ها مردمانی از این مرز و بوم هستند که من شناختم.

وقتی نوشتن بیوگرافی‌ها را شروع کردم، آشنایان که از ماجرا مطلع شده بودند، گاهی از من می‌پرسیدند: «درباره‌ی چه کسانی نوشته‌ای؟» می‌گفتم: یحیی ریحان! آرسن میناسیان، مهندس گنجه‌ای، زین العابدین رهنما. پاسخ این بود:

این‌ها را که کسی نمی‌شناسد!

می‌گفتم: «می‌نویسم تا بشناسند. بدانند در کشورشان چنین افرادی هم می‌زیسته‌اند». وقتی می‌دیدم باعث حیرتشان شده، می‌گفتم افراد شناخته شده‌ای را هم در کتاب آورده‌ام.

- مثلاً چه کسانی؟

- مثلاً دکتر مصدق... دکتر فاطمی... هویدا!

می‌گفتند:

- چه فایده؟

- سؤال کردم:

- چطور؟

- جواب می دادند:

- این ها را که همه می شناسند!

- می گفتم:

- کسانی هم هستند که بعضی آن ها را می شناسند و برخی نمی شناسند.

- می پرسیدند:

- مثلاً چه کسانی؟

- چون می دانستم جوابشان چه خواهد بود، می گفتم:

- نمی توانم بگویم. وقتی خواندید می فهمید!

این نکته را هم لازم می دانم بگویم که آنچه درباره ی این افراد نوشتم، شناختی است که من از آن ها داشتم. ممکن است با شناختی که دیگران درباره ی آن ها داشتند، متفاوت باشد. توضیح دادم تا روشن شود.

طولانی شدن کار، یک مشکل ایجاد کرد. بعضی از کسانی که نوشتن شرح حال آن ها در برنامه ی کار من بود، ظاهراً عجله داشتند. آن قدر نمادند تا شرح حال خودشان را بخوانند. طی مدتی که من مشغول نوشتن بودم به دیار باقی شتافتند. از آن ها صمیمانه پوزش می خواهم. در مورد بقیه ی این افراد تا صد نفر کمتر یا بیشتر - نگرانی من این است که اگر کار در آینده به روال گذشته همین قدر به طول بینجامد، آن ها نیز نمادند تا شرح حال خود را بخوانند یا آن ها بمانند من نمانم و کار ناتمام بماند. نتیجه در هر دو مورد یکی است. در این صورت باید از خواننده ها پوزش بخواهم.

خاطرات چیزهایی را ثبت می کند که تاریخ به آن ها توجه ندارد یا دون شأن خود می داند به آن ها پردازد اما گاهی یک شعر یا یک نکته می تواند مسائل سیاسی زمان یا شرایط روزگار یا خصوصیات افراد را بهتر از یک مقاله توجیه کند. من در «شبه خاطرات» به این نکات هم پرداخته ام. گاهی نکاتی از خصوصیات آن افراد را آورده ام که ظاهراً مهم به نظر نمی رسد، ولی با خواندن آن ها می توان با خصوصیات روحی آن ها آشنا شد.

روزنامه‌ی شفاهی سابقه‌ی طولانی دارد. در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال کشور به وسیله‌ی قوای شوروی و انگلیس، ایرانی‌های باذوق که نمی‌توانستند افکار خود را در کتاب‌ها و روزنامه‌ها منعکس کنند، ناچار شعر و لغز می‌ساختند. نمونه‌ای را در شرح حال عباس خلیلی نوشته‌ام. او جمله‌ی «همت چرا را نابود می‌کند» را که ورد زبان مردم زمان شده بود، سوژه‌ی سرمقاله‌ی روزنامه‌ی خود قرار داد و ماجرآ آفرید. در این جا شعری را که ایرانی‌ها درباره‌ی اختلاف بین آلمان و انگلیس بر سر دالان دانتریک لهستان ساخته بودند، می‌آورم. به یاد ندارم در کتاب یا نشریه‌ای چاپ شده باشد. به خوبی طرز فکر مردم آن زمان را نشان می‌دهد. ساده‌لوحانه ولی پرنغز است:

چمبرلین... چمبرلین...

از بس که فس فس کردی

ورشو رو تو فس کردی

دالون به اون درازی

دادی به حزب نازی...

ظاهراً بیش از این بود، ولی همین قدر از آن به خاطرمانده. نمونه‌های دیگری که در مطبوعات رسمی نیامده ولی دهان به دهان می‌گشت فراوان است. من بعضی از آن‌ها را در «شبه خاطرات» آورده‌ام.

در سال‌های بعد از انقلاب سفید تملق اوج گرفت و هر کس سعی می‌کرد تملق را در قالب تازه‌ای تقدیم کند تا بیشتر مورد پسند قرار گیرد. در همان زمان، یکی از نماینده‌های مجلس که دکتر حقوق بود و در دانشگاه هم تدریس می‌کرد، در یکی از جلسات مجلس تملق گفت:

«شاه ما یک شاه عادی نیست. شاه ما فیلسوف است، به طوری که ما می‌توانیم به ایشان

لقب «فیلسوف سلطان» بدهیم.

با توجه به این که در ایران «سلطان» اغلب پسوند اسم‌های مؤنث است که به صورت ریاب سلطان، زینت سلطان، حلیمه سلطان و... سلطان شهرت یافته. هیا هو در مجلس برخاست، به طوری که آن استاد فاضل دستپاچه شد و گفت:

«منظور من از این اصطلاح همان است که فرانسوی‌ها به آن ROI PHILOSOPHE

می‌گویند، یعنی سلطان فیلسوف. اگر من فیلسوف سلطان گفتم، پوزش می‌طلبم.

نمی‌دانم این ماجرا در صورت جلسات مجلس ثبت شد یا مانند بسیاری از سخنان آن زمان، آن را هم حذف کردند. به هر حال خاطره‌ای یا شبه‌خاطره‌ای از آن دوره است.

در شبه خاطرات شرح بسیاری از وقایع از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شروع می‌شود و به دوران اوجگیری انقلاب خاتمه پیدا می‌کند. این زمان دوران فعالیت من به عنوان یک روزنامه‌نویس است. گاهی هم به کمی قبل از این تاریخ و کمی بعد از آن پرداخته‌ام. ولی بیشتر وقایع مربوط به همین دوره است. تذکر آن را لازم دانستم.

یک ضرب‌المثل آمریکایی می‌گوید (یا سابقاً می‌گفتند حالا دیگر خجالت می‌کشند بگویند): «یک سرخ‌پوست خوب یک سرخ‌پوست مرده است.» بعد از انتشار شبه خاطرات افرادی گله کردند چرا از آن‌ها یا خویشاوندان از دست رفته‌ی آن‌ها تعریف نکرده‌ام یا نقطه ضعف‌هایی را از آن‌ها آورده‌ام. دوستی ضرب‌المثل سرخ‌پوست‌ها را به یادم آورد. کم هستند در میان زنده‌ها که مانند پروفیسور سید سیف‌الدین نبوی تفرشی، پزشک متخصص قلب‌افراد سوشناس در گذشته و حال (و به جز آن‌ها که نوشتم کسان دیگری چون آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله طالقانی، عباس مسعودی، حسن ارسنجانی و دیگران و دیگران) سعی صدر داشته باشند. نه تنها از شوخی نرنجند بلکه خاطره‌های جالبی هم برایم تعریف کنند. اگر نود جا تعریف کنی و چند جا انتقاد، باز می‌رنجند. تاریخ این را به تجربه دانسته که فقط از گذشتگان می‌نویسد. طی چند سالی که این خاطره‌ها را در مجله‌ها و کتاب می‌نوشتم، تعدادی به دیای خاموشان پیوستند. امیدوارم بقیه بمانند حتی اگر هم اعتراض کنند.

به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی است...

روزی که «شبه خاطرات» را شروع کردم، همدم آن بود خاطرات دوران روزنامه‌نویسی‌ام را در یک مجلد بنویسم. کار به مجلد دوم و سوم و... کشید، بیش از هفتاد زندگینامه و خاطره‌های مستقل را نوشتم. هنوز تعدادی باقی مانده اما با این کتاب پرونده‌ی شبه خاطرات را می‌بندم تا بعد...

طی چند سالی که از انتشار شبه خاطرات می‌گذرد، بعضی از خوانندگان ارجمند بزرگواری کردند ضمن تشویق نویسنده، حضوری یا با نوشتن نامه یا با تلفن، خاطره‌ها یا نکته‌هایی گفتند و نوشتند یا به تصحیح برخی از حوادث که به نوعی دیگر نوشته شده بود، پرداختند. از همه سپاسگزارم. در این چاپ از آن‌ها استفاده کردم. برای کتاب حاضر چند زندگی‌نامه‌ی دیگر هم نوشته بودم اما نپسندیدم. بهتر دانستم چاپ نکنم. این‌ها را

هم که به چاپ سپردم، شاید کسانی نپسندند اما من پسندیدم. سلیقه‌ها مختلف است.

زندگی‌نامه‌ها و خاطره‌های این کتاب بعضی کوتاه شد، برخی طولانی بعضی جدّ شد، برخی هزل (ادعا نمی‌کنم طنز شد). هیچ کدام را به قصد، آن‌سان ننوشتیم؛ وقتی قلم را روی کاغذ گذاشتم، ناخودآگاه به این صورت درآمد.

روزی که زندگی‌نامه‌ی دکتر مهدی حمیدی را می‌نوشتیم، یک دانشجوی فوق‌لیسانس رشته‌ی ادبیات پرسید: «این دکتر حمیدی کیست که درباره‌ی او نوشته‌اید؟» دکتر مهدی حمیدی در زمان خود به گفته‌ی اهل فن یکی از بزرگ‌ترین شاعران معاصر ایران بود و اکنون یک دانشجوی رشته‌ی ادبیات درباره‌ی او چنین عقیده‌ای دارد. این دانشجو احتمالاً ملک‌الشعرا بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، محمد قزوینی، عباس اقبال، جلال‌الدین همایی، دکتر رعدی آدرخشی^۱، سعید نفیسی و دیگران را هم نمی‌شناسد... در حالی که فقط چند سال از مرگ حمیدی می‌گذرد، وقتی خواستم درباره‌اش بنویسم، در هیچ‌یک از کتابخانه‌های بزرگ تهران نتوانستم یکی از آثار متعددش را از شعر و تحقیق و ترجمه پیدا کنم!^۲ با دوستی در این باره گفت و گو می‌کردم. می‌گفت نباید از این رویداد ناراحت شوی. عصر ما عصر فراموشکاری است. اکثر مردم جهان، در مشرق زمین به علت تلاش برای تأمین دانه و لانه و در مغرب به علت کثرت تفریح و تنوع خوشی‌ها، در لحظه زندگی می‌کنند. و بعد مثال آورد چندی قبل یکی از مطبوعات معتبر آلمان با عده‌ای از جوانان آلمانی گفت و گو کرد. هجده نورده ساله‌ها نمی‌دانستند دیوار برلین چه بود؟ چرا ساخته شد؟ و چگونه فرو ریخت! اگر در همان زمان مطبوعات آلمان عکس «گونترگراس» را چاپ نمی‌کردند که برنده‌ی جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۹۹ بود، خیلی‌ها نمی‌دانستند که او هم آلمانی است!

در پایان مانند دعاگویان حرفه‌ای وظیفه‌ی خود می‌دانم در این جا از کسانی سپاسگزاری کنم:

۱. نام او غلامعلی، نام خانوادگی‌اش آدرخشی (بادال) و تخلص شعری‌اش رعدی بود. اما همگی (یا تقریباً همگی) نام خانوادگی او را «رعدی آدرخشی» تصور می‌کردند. با سپاس از دوست فاضلم آقای دکتر علی فاضل که اتوبیوگرافی دکتر غلامعلی آدرخشی را در اختیارم گذاشتند و همچنین به خاطر یادآوری‌های بسیار دیگر.

۲. دو اثر مهم این شاعر به نام‌های «دیوان حمیدی» و «فنون شعر» توسط همین ناشر منتشر شده است.

نخست، از همه‌ی خوانندگان ارجمند که وقت صرف کردند و این نوشته‌ها را خواندند سپاسگزارم.

بعد از این، از آن دسته از خوانندگان عزیز که هر یک به نوعی مرا مورد تشویق قرار داده‌اند، تشکر می‌کنم. تعدادی از مطبوعات فارسی زبان داخل و خارج کشور هم شبه‌خاطرات را مورد نقد و بررسی قرار دادند و حتی فصل یا فصل‌هایی از کتاب را نقل کردند. بعضی از آن‌ها نسخه‌هایی از آن نشریات را برایم فرستادند، از آن‌ها هم سپاسگزاری می‌کنم.

هم‌چنین از آقای مرتضی ذوالقدر که ویراستاری و نمونه‌خوانی و نمایه‌ی (اشخاص، اماکن، موضوعات، مطبوعات و...) این کتاب را انجام دادند تشکر می‌کنم و همین‌طور از آقای مسعود فیروزخانی که حروفچینی و صفحه‌آرایی را به عهده داشتند، سپاسگزارم. در پایان از آقای مهندس بهروز عطایی مدیر انتشارات عطایی که با صبر و شکیبایی دو سال با وجود بعد مسافت، به من قول ما رفت و آمد کرده تا کتاب فوق با شکلی نوین منتشر شود سپاسگزاری می‌نمایم.

دکتر علی بهزادی

پاییز ۱۳۸۸